



محمود عنایت



دایپرت

متن يك سخنرانی - ۲۵ دی ماه ۱۳۵۸

موضوع سخن من آزادی است. همان چیزی که انقلاب ایران بخاطر آن انجام شد. همه دعاها بخاطر آزادی بود. از صبح روزی که دیکتاتوری خیمه و خرگاه خود را در این مملکت برپا کرد و از لحظه ای که اعلامیه معروف بعد از کودتا با عبارت «حکم میکنم» وارد تاریخ سیاسی ماست آزادی از محیط زندگی مارخت بر بست. میتوان دید بگوئید با ظهور دیکتاتوری چیزهای دیگری هم در زندگی ما معدوم شد ولی بنظر من و بنظر هر انسانی که بهایت و مخالفت عصر دیکتاتوری را با تمام وجود خود احساس کرده باشد در آن دوره سیاه عزیزترین گذشته ما آزادی بود. ما آزاد نبودیم که بنویسیم، آزاد نبودیم که بگوئیم، و آزاد نبودیم که گردیم آنیم و انتخاب کنیم یا انتخاب شویم. برای کسانی که سالها دور از این دیار و فارغ از تهدید مستقیم عمده و اگره دیکتاتوری زندگی کرده باشند تصور فضای اختناق و سانسور و درک دلهره و هراس کسانی که بختک ظلم و زور بر سینه شان سنگینی میکرد و به اقتضای کارشان لهیب خشم و خشونت و دمای قهر استبداد را روی پوست و گوشت خود حس میکردند احساس و انتقالی بس دشوار است. در آن زمان جامعه به اسیری میمانست که دست و پایش را بسته اند تا مالش را به یغما ببرند. اما درد ورنج ماتنها بخاطر مال به یغما رفته نبود، مال را میشود دوباره بدست آورد. چیزی که بدست نمایند، و در همه نظامات دیکتاتوری لگدمال غرور و نخوت و عتاب و خطاب و تفرعن حکام قلدر میشود. شخصیت و حیثیت آدمی است. برای اینکه صدایت را خفه کنند و نگذارند حرف بزنی باید تحقیرت کنند که نمی فهمی. نمیگویند حق نداری حرف بزنی، میگویند حرفی نداری که بزنی، شعورت نمیرسد که حرفی بزنی با هر چه میگوئی هذیان و یاوه و لقلقه لسان است. این چنین است که در زیر آواری از توهمین و تحقیر

در میمانی و محکوم به سکوت و تمکین میشوی. پس حقارت و ذلت تو در خاموشی و اسارت تست و شکستگی و شکوفانی و خروج تو در آزادی تو.

گرت ز دست بر آید چو نخل باش کریم

ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

آزادی و دموکراسی را معمولاً بجای یکدیگر در لفظ میاورند. دموکراسی بمعنای حکومت مردمی و تساوی عموم مردم در برابر قانون و حق مشارکت عامه در تعیین سرنوشت خویش است و آزادی قاعداً در چنین حال و هوایی مجال ظهور دارد ولی توضیحی از این لازم تر وجود دارد، و آن اینکه آزادیخواهی و آزادیگویی حدیثی نورسیده از غرب نیست. این از شگفتیهای روزگار است که کلمات و مفاهیم نیز مانند آدمیان مسیر پرنشیب و فرازی از ذلت و عزت طی میکنند. مفهوم «آزادی» از همین دست است. تا قبل از انقلاب، مطالبه آزادی محدود به هیچ قید و شرطی نبود. «آزادی» ارزش مطلق و تجربه ناپذیری بود مافوق همه مرزها و مکتبها که تحصیل آن بهر مجاهدتی می ارزید اما بعد از انقلاب، «آزادی» ناگهان به سرنوشت قهرمان مسخ کافکا دچار گردید، چنان شد که ستایش و تکریم آزادی اکنون به نوعی غرب زدگی یا پیروی و تقلید از غرب تعبیر میشود و آن دموکراسی که تا دیروز معبود و معبود همه رزم آوران سنگر سیاست بود، همچون مرضی واگیر کراهت آور و مهیب و درخور اجتناب شده است. تصور میکنم بیان قضیه بسیار ساده تر از این تعبیرات باشد. عشق و ارادت به آزادی که فقط در سایه حکومت مردمی رشد میکند، چیزی نیست که خاص شرق یا خاص غرب باشد. بجای اینکه این فضیلت را به قوم و فرقه و سرزمین خاصی منسوب کنیم اجازه بدهید انسان را با هویت انسانی و ماوراء نژادی و قومیش به این شرف بستائیم که تنها موجودی است که آزادی و حکومت مردمی را بجای زور و خشونت

ماهنامه نگین - صاحب امتیاز: محمود عنایت - آدرس مجله: خیابان مصدق (پهلوی سابق) کوچه عدل - تلفن ۶۶۶۱۷۹
اشتراک سالانه ۹۶۰ ریال اروپا ۱۵۶۰ ریال ساعات کار دفتر مجله ۹ الی ۱۱ صبح
خواهشمند است وجه اشتراک را به حساب ۱۰۹۴ بانک ملی شعبه شکوه بنام مدیر مجله واریز کنید و پیش آنرا برای ما بفرستید

روی جلد: جهان پهلوان تختی - طرح از عالی خسروی

توضیح لازم: مقالات نویسندگان - با توجه به فضای خاص بعد از انقلاب، عتائد شخصی آنهاست ولی مجله در کلیات مسائل سیاسی تابع اصول معینی است که غالباً در هر مقاله منعکس میشود.

حیوانی و قانون جنگل انتخاب کرده است . اشکال کار از آنجا شروع میشود که ما اصطلاح غربی «دمکراسی» را بجای حکومت مردمی و مردم سالاری می‌نشانیم و با همین نامگذاری قضیلتی را به غرب منسوب می‌کنیم که شاید شرق در ابداع آن سهم کمتری نداشته باشد. می‌گویند بزرگترین ویژگی دمکراسی یا نظامات مردمی در تساهل و بردباری و تحمل آراء مخالف و ناسازگار با قدرت حاکم است، چنین خصیصه چیزی نیست که فقط غربی‌ها آنرا توصیه و تبلیغ کرده باشند. من در مقام دیگری این سخن را نقل کرده‌ام و چند جای قرآن را بشما نشان بدهم که عالی‌ترین تجلی روح آزادی و آزادمنشی و صبر و بردباری نسبت به آراء و عقائد و مذاهب و مسالک ناموافق و حتی مخالف است ؟

آیه ۸۷ سوره اعراف : و اگر به آنچه من از طرف خدا مأمور تبلیغ آن شده‌ام گروهی ایمان آوردند و گروهی ایمان نیاورده به خصوص برخاستند شما مومنان که ایمان آورده‌اید صبر کنید تا خدا میان ما و آنها داوری کند که او بهترین داور است ...

سوره کافرون از آیه ۱ تا ۶: (خطاب به کافران مشرک) ... نه من خدایان باطل شما را عبادت میکنم و نه شما خدای مرا عبادت خواهید کرد پس اینک دین شرک و جهل برای شما باشد و دین توحید و خداپرستی منم برای من ...

سوره نحل ، آیه ۱۲۵: ای رسول : خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو براه خدا دعوت کن و با بهترین طریق مناظره کن. اگر افرادی که وجود هر نوع عقیده ناسازگاری با عقیده خودشان را بر نمی‌تابند و در عین حال خود را مسلمان و تابع قرآن میدانند هنوز قانع نشده‌اند که ضرورت تحمل و تساهل دینی و سیاسی بعنوان اصل مسلمی در قرآن پذیرفته شده است در اینصورت بهتر است کلامی از قرآن را بیاد ایشان بیاوریم که آنچه را امروز بعنوان حقوق انسانی بشر در قاموس سیاسی ملل با اصطلاح متمدن مشهور شده است بهترین و جوی توصیه کرده است:

میفرماید: «اگر خدا به مشیت ازلی میخواست همه را یک امت میگردانید ولیکن این نکرد تا شما را به احکامی که در کتاب خود فرستاده بیازماید.»

(سوره مائده - آیه ۴۸)

در نظر ما مسلمانها آیات قرآن چیزی نیست که فقط برای لحظه‌ای خاص از زندگی قوم یا فرقه‌ای خاص در یک سرزمین محدود و معین اعتبار داشته باشد. وقتی قرآن میگوید که با خلق به نیکوترین روش مناظره کن، یا تو نمیتوانی به جبر واکراه همه را همسنگ و همراهی خویش گردانی، و در این واقعیت که همه عالمیان بصورت یک امت خاص خلق نشده‌اند حکمنی است که آدمی را در معرض بزرگترین تجارب دینی و اخلاقی قرار دهد این سروش جاودانه است برای همه انصار و همه نسلهایی که در همه اقطار جهان زندگی میکنند. اگر همه انسانها بصورت امت واحدی خلق شده بودند که فقط بسوی یک خدا و یک قبله نماز می‌گذاشتند و تنها یک پیامبر را می‌شناختند در اینصورت محصلی برای روح تساهل و بردباری باقی نمی‌ماند و مناظره و مباحثه با کافر و مشرک ضرورتی پیدا نمیکرد تا در عبور از تنگناهای آن آدمی در معرض این امتحان سخت قرار بگیرد که تا چه حد به آن احکامی از قرآن که جبر واکراه و خشونت را منع و حکمت و برهان و موعظه نیکو و مناظره نیکو را بجای خشم و هیاهو و ارباب و تهدید توصیه میکند وفادار و پای بند هستیم. تنوع اقوام و امم عالم، و اینهمه اختلاف و افتراقی که در افکار و آراء خلق جهان پدیدار گشته است از همه داعیه صداقت و پاکبازی و اخلاص و ارادت دینی ما را به محاکم آزمایش میزند که وقتی گفته میشود مملکت با کفر میماند ولی با

ظلم نمیماند تا چه حد بعنوان یک مسلمان راستین و متعهد نسبت به این حدیث سع قبول داریم . تصور میکنم آنچه در این حدیث بطلح بیان شده است همانست که قرن‌ها بعد بعنوان تناسب و سبیل باهدف از زبان انسان بزرگی چون مهاتما گاندی تکرار شد.

آنچه امروز در هند شاهد آن هستیم و ایندیرا گاندی شکست خورده را بعد از چهار سال از او دوباره به یمن آراء مردم بر سر کار می‌آورد قبل از آنکه فقط مخلوق تقلید و تبعیت از دمکراسی غربی باشد از پندار و کردار و فهم و فلسفه آرام مردانی نظیر مهاتما گاندی نشأت گرفته است که بایک دوک نخریسی ، و بدون تبلیغ قهر و خشونت و جنگاوری پشت بزرگترین امپراطوریهای جهان را با همه بدبده و کبکبه و مهیبترین ساز و برگهای جنگی اش درهم شکست . من نفیدانم آن افرادی که هر نوع طرفداری و ستایش از دمکراسی را در شرائط بعد از انقلاب بعنوان و راجی های روشنفکرانه و تبلیغات مسموم لیبیرالهای سازشکار محکوم میکنند و در عین حال از انتخاب مجدد بانو گاندی بسبب گرایش آشکار وی به جبهه چپ ، اظهار خرسندی مینمایند آیا ستایش دمکراسی هند را هم یک پندار ارتجاعی تلقی میکنند ؟

در جبهه اصحاب مارکس عقیده‌ای که نسبت به دمکراسی قبول عام پیدا کرده اینستکه چیزی بنام دمکراسی خالص و مطلق وجود ندارد اگرچه هگل میگفت تاریخ بشر چیزی جز حرکت آگاهانه بسوی آزادی نیست. نوبت به لنین که میرسد سخن را به این وجه بر میگردداند که دو نوع دمکراسی وجود دارد دمکراسی بورژوازی یا دمکراسی برای توانگران ، و دمکراسی پرولتاری یا دمکراسی برای قهیدستان و البته عقیده او در عین تبعیت از مارکس ناظر به اوضاع روسیه در آستانه انقلاب نیز هست . وی میگوید دمکراسی بورژوازی نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی بشمار میرود اما نسبت به دمکراسی پرولتاری یک پدیده ارتجاعی است. از نظر او و همفکرانش وقتی ملتی میخواهد دمکراسی توانگران را به دمکراسی زحمتکشان و قهیدستان تبدیل کند (بعبارت دیگر ، نظام سوسیالیستی را بجای نظام سرمایه‌داری بنشاند) ، برای مدتی باید دمکراسی موقوف شود. وظیفه حکومت گذر اینحال بنام دیکتاتوری پرولتاریا عمل میکنند سرکوب جنگی و درهم شکستن بی‌امان مقاومت استثمارگران است.

اینها همه عقایدی است که لنین بعد از سقوط تزارسم و طلوع دیکتاتوری پرولتاریا تبلیغ میکند. قبل از سقوط تزارو در شرائطی که هنوز بشوینکها قدرت را در دست نگرفته بودند لنین از دمکراسی بدین سخن ستایش میکند که برخلاف «کشور غیر آزاد» که حکومت کنندگان بر مردم ، شاه و دسته‌ای ملاکوسر مایه‌دار و مأمورین دولت هستند که از طرف هیچکس انتخاب نشده‌اند در کشور آزاد فقط کسانی بر مردم حکومت میکنند که از طرف خود مردم انتخاب شده‌اند و عین سخن اوست که «در چنین کشوری هنگام انتخابات مردم به احزاب تقسیم میشوند و معمولاً هر طبقه‌ای از اهالی برای خود حزب جداگانه‌ای تشکیل میدهد مثلاً ملاکین ، سرمایه‌داران - دهقانان و کارگران هر کدام حزبی جداگانه تشکیل میدهند بدین مناسبت در کشورهای آزاد حکومت بر مردم از طریق مبارزه علنی بین احزاب و سازش آراء آنان بایکدیگر عطا میگردد.»

(مجموعه آثار و مقالات لنین - ص ۴۸۴)

چنانکه می‌بینید لنین طوری از طبقات مختلف سخن میگوید که گویی همه آنها را با یکدیگر برابر می‌شمارد و برای ملاکین و سرمایه‌داران نیز همچون دهقانان و کارگران قائل به حق تشکیل احزاب است. تنها بعد از چیرگی انقلاب است که او قائل به تجربه و تفکیک دمکراسی میشود و اعلام میکند که دمکراسی توانگران غیر از دمکراسی زحمتکشان

است و استمارگرو استمار شده نمیتواند با هم مساوی باشند پس دموکراسی
اولی پایت پتبع دموکراسی دومی بعد دیکتاتوری پروتاریا معلوم شود.
خواننده ای که عادت به فکر و تأمل داشته باشد و نخواهد که
گفته ها و نوشته ها را بصرف تقلید و تبعیت از جریان مسلط روز قبول کند
در اینجا نمیتواند از تصور يك تالی فاسد خودداری کند. اگر دموکراسی
را بدلیل نابرابری حق استمارگر با استمار شده بتوان از موضع چپ
مورد حمله قرار داد با همین استدلال از موضع راست نیز میتوان
دموکراسی را سرکوب کرد. مرتجعین برج عاج نشین هم به همین دلیل
که برابری و مساوات انسانها افسانه بوجی است سالهای سال سلطه
نامبارک خود را بر خلق خدا توجیه کرده اند و سیاه ترین نظامات ضد
انسانی با بهره برداری از همین اصل حتی در قرن بیستم مجال عرض
وجود پیدا کرده اند. در همین سرزمین خودمان نیز شاه نه بعنوان
دفاع از منافع توانگران بلکه در مقام دلسوزی برای تهیستان بکرات
استدلال میکرد که تا وقتی شکمهای گرسنه وجود دارد سخن گفتن
از آزادی و دموکراسی کار عبثی است و دموکراسی سیاسی موقعی قابل
تحقق است که کار دموکراسی اقتصادی تمام شده باشد.

یاد آن روزنامه وطنی اقدام که در شرایط بعد از جنگ و اشغال
خارجی نوشته بود قشون خارجی موقعی از ایران خارج میشود که
مملکت امن شود. و خودش اضافه کرده بود مملکت چه موقعی امن
میشود؟ موقعی که قشون خارجی خارج شود.

تعلیق دموکراسی سیاسی به دموکراسی اقتصادی هم چیزی قریب
به همین مضمون است. تا وقتی خلقان باقی است شکم گرسنه و استعمار
هم باقی است. من وقتی این آزادی را نداشته باشم که بگویم گرسنه ام
هیچکس به فقر و گرسنگی من پی نخواهد برد. برای اینکه تبعیض و
تمایز از بین برود اول باید این امکان وجود داشته باشد که انسان بتواند
تبعیض و تمایز را کشف کند و سپس با اعلام و اعتراض به وجود آن به
چاره جوئی و بی گیری برخیزد تجربه نشان داده است که تراکم زور
مثل تراکم پول میتواند به ظلم و فساد منجر شود. به همین دلیل است
که لنین نیز دموکراسی را در غایت امر بعنوان محور سیادت طبقاتی
و وسیله ای برای تصحیح و جلوگیری از انحرافات بوروکراتیک توصیف
میکند و لازم میسرود. او در عین اینکه معتقد است که دموکراسی
پروتری يك میلیون با دموکراتیک تر از دموکراسی بورژوائی است
و عده میدهد که در يك جامعه هنگامی میتوان از آزادی سخن گفت که
باصح و سیادت طبقاتی چیزی بنام دولت وجود نداشته باشد و معنای
این حرف آنستکه هر جادولت هست آزادی نیست و هر جا آزادی هست
دولت نیست.

قریب شصت سال از بیان این عقیده میگذرد و بهر گونه این
سیاره نگاه کنید آنقدر که دولتهای بدون آزادی فراوان است از
آزادی های بدون دولت خبری نیست.

میگویند تاریخ تکرار میشود. و در این سرزمین گویا تاریخ بیش
از هر چیز در شکلها و شیوه های حکومتی تکرار میشود. در دوره
دیکتاتوری وقتی قرار شد زنی از يك ملیت مصری را به عقد شاه مخلوع
در آورند لازم آمد که با يك قیام و قعود او را ایرانی الاصل بشناسند تا
بظاهر تناقضی با قانون پیدا نکند امروز صبح روزنامه ها نوشته بودند
که چون ملیت یکی از کاندیداها مورد ایراد واقع شده قرار است
توسط مجلس خبرگان مفاد کلمه ایرانی الاصل روشن شود.

آن موقع نظام سلطنت طاغوتی بود و حالا نظام جمهوری، و
مثل اینستکه مقدرات هر چند وقت یکبار عشقی به اصل «ایرانی الاصل»
رسالده شود.

در دنیا موفق ترین حکومتها آن حکومتی است که اخلاق را با
سیاست تلفیق کند و حکومت دینی میتواند عالی ترین مظهر چنین تلفیقی
باشد. چنین حکومتی اگر هم فدای اخلاقیات و اصولی شود که خودش
آنها موعظه و تبلیغ میکند باز هم چیزی را نباخته است چون در این میان
اگر چیزی از میان رفته باشد حکومت است و احتمال اینکه در آینده باز
دین سر بلند کند و قدرت از دست رفته را احیاء کند منتفی نیست گما
اینکه در طول تاریخ چندین بار حکومتهایی که مبشر و منادی مسك و
مذهب خاصی بوده اند سرنگون شده اند و باز ییاخته اند. اما اگر
حکومتی دین و ارزشهای دینی را فدای حفظ وصیانت و اعمال قدرت
خود کند آنچه در معرض زوال قرار میگیرد دین است حکومت کلیسای
کاتولیک از آنجا که اصیل ترین ارزشهای اخلاقی و انسانی و دینی را
فدای حفظ قدرت خویش کرد برای همیشه از صحنه سیاست کنار
رفت و تأثیر خود را بر سیر تحولات بشری از دست داد و بدنام خاص و
عام شد و اکنون تنها در حاشیه حیات سیاسی قادر به اظهار وجود است
اما تشیع از آنجا که هرگز با قدرتهای دنیوی سازش نکرده و تسلیم
و سوبه زورمندان و زراندوزان نشده در سینه های مردم دانا قدرت
خود را حفظ کرده است. حکومتی که تحت لوای دین عمل میکند قاعدتاً
در ارزیابی و ضوابط و ارزشهای سیاسی معیارهای دو گانه ای نباید
بکار برد. از چنین حکومتی بعید است که رفتاری که در حین انقلاب
با مطبوعات یا رادیوها و آژانس های خبری غرب دارد غیر از آن باشد
که بعد از انقلاب با همین نهادها در پیش میگیرد.

يك فرد عامی که دو گانگی این رفتار را می بیند با این سوال
مواجه میشود که اگر صحیح است که آژانس ها و رادیوها و مطبوعات
غرب عامل اجرای امپریالیسم هستند پس چگونه بود که پارسل همین
وسائل برای نشر افکار و تحکیم قدرت هیئت حاکمه کنونی مورد
استفاده قرار میگرفت، و اگر همه ارزشها در مرحله نهائی باید فدای
حفظ و دوام سلطه سیاسی حکومت شود پس آن ضابطه اخلاقی و دینی
که به بیان حقیقت اگر چه بضرر ارباب قدرت باشد امر میکند کجا
رفته است؟ وقتی مثلاً خبرنگاران غربی در گزارش رویدادهای يك
شهر غرض ورزی میکنند میتوان بجای اخراج آنها خبرنگاران شرقی-
و روزنامه نگاران از سرزمین هند یا مالکی چون یوگلاوی و سوندر
هم به همان شهر دعوت کرد تا در عین اینکه حقیقت رویدادها را
گزارش میدهند شاهد صادق غرض ورزیها و جعلیات بدخواهانه ای
باشند که احياناً توسط خبرنگاران غربی صورت میگیرد اما بستن
همه دریچه ها و دروازه ها بروی خبرنگاران خارجی عالیشان رانست
به آنچه در داخل مملکت میگذرد دچار ابهام میکند که اینها مگر چه
میکند که پرده استار بر اعمال و افعال خویش میکشند و با عالم و
آدم قطع رابطه کرده اند؟

يك حکومت انقلابی منکی به دین هرگز از نشر رویدادها و اوهامه ای
ندارد چون میداند رویدادی که از مسیر واقعی و طبیعی منتشر نشود
از مسیر غیر واقعی و غیر طبیعی منتشر میشود و در این حالت است که
هر کس شاخ و برگ بر آن می افزاید و پیرایه ای بر آن می بندد و سر انجام
با تأثیری ده چندان مغرب تر گوش بگوش و سینه بسینه پخش و نشر
میشود و علاوه بر اینکه شایعه سازی و شایعه پراگنی و نظام خبر شفاهی
و غیر رسمی را جانشین خبرهای رسمی میکند اذهان عمومی رانست
بهرچه دستگاه حاکم میگوید و مینویسد ظنین و بدبین میکند. نتیجه
این میشود که نوعی ناپاوری نسبت به صداقت و صمیمیت دولتیان و قول
و وعده و تعهد مصادر امور پدید میاید و بدانجا میرسد که همانند آن
جوبانی که بدروغ از شیخون گرک خبر میداد و مردم را بسکک
می طلبید یکبار هم که واقعا خبری بی هیچ تحریف و دستکاری از
مجرای دولت پخش شود و واقعا گرگی حمله کند هیچکس از جای
خود نجهند.

در قاموس دینداران رستین وسیله هرگز هدف را توجیه نمیکند یعنی وصول بیک مقصد صحیح و عالی این رخصت را به شخص نمیدهد که راههای کج و معوج را ناصواب را اختیار کند. فدا کردن اخلاق و دانش و آزادی و فضل و مروت در معبد جاه و مقام کاری است که فقط از حکومتهای متکی به زور و پول و قدرتهای طاغوتی بر میاید و فضیلت مردان دین همین است که بر ضد چنین حکومتها لسی قیام میکنند. مرحوم مرتضی مطهری یکی از سرکردگان حکومت کنونی در یکی از موعظه‌هایش با اشاره به اینکه معیار تقوی در هر سنی و هر شخصی فرق میکند میگوید :

«مقیاس هوایرستی يك تالم روحانی این نیست که بهینیم مثلا شراب میخورد یا نمیخورد ، قمار میکند یا نمیکند ، نماز روزها ترک میکند یا ترک نمیکند مقیاس هوایرستی او در جاه و مقام و میل به دست بوسی و شهرت و محبوبیت و علاقه به اینکه مردم دنبال سرش حرکت کنند و در صرف بیت‌المال در راه آقایی خود با باز گذاشتن دست کسان و خویشان و مخصوصا آقا زادگان کرام در بیت‌المال و اینهاست.»

من هر چه را میخواهم درباره آزادی و آزادمنشی دینداران راستین بگویم بنیم بهترش را مرحوم مطهری گفته است ، از آن جمله است در آنجا که از ضرر سیطره فردی و سلیقه فردی در دنیای امروز سخن میگوید و تاکید میکند :

«... در دنیای امروز دیگر فکر فرد و عمل فرد ارزش ندارد از تکروی کاری ساخته نیست علماء و دانشمندان هر رشته دائما مشغول تبادل نظر با یکدیگرند. محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار میدهند. حتی علماء عقاره‌ای با علماء قاره دیگر همکاری و همفکری میکنند و در نتیجه این همکاری ها و همفکرها و تبادل نظرها بین طراز اولها اگر نظریه مفید و صحیحی پیدا شود زودتر منتشر میشود و جایز میکند و اگر نظریه باطلی پیدا شود زودتر بطلانش روشن میشود و محومی گردد ، دیگر سالها شاگردان آن صاحب نظر در اشتباه باقی نمیمانند ، متاسفانه در میان ما هنوز نه تقسیم کار و تخصص پیدا شده و نه همکاری و همفکری و بدیهی است که با این وضع انتظار ترقی و حل مشکلات نمیتوان داشت ، « همین معنا را وقتی بعضی از روشنفکران به این شکل بیان میکردند که در دنیای امروز يك فقیه نیز نمیتواند محیط همه علوم و فنون عالم باشد تعبیر به این است که روشنفکران با اسلام مخالفند در حالیکه آنچه بر زبان و قلم ایشان میرفت همانست که مرحوم مطهری بشکلی کاملتر و جامع‌تر بیان کرده است . او میگوید :

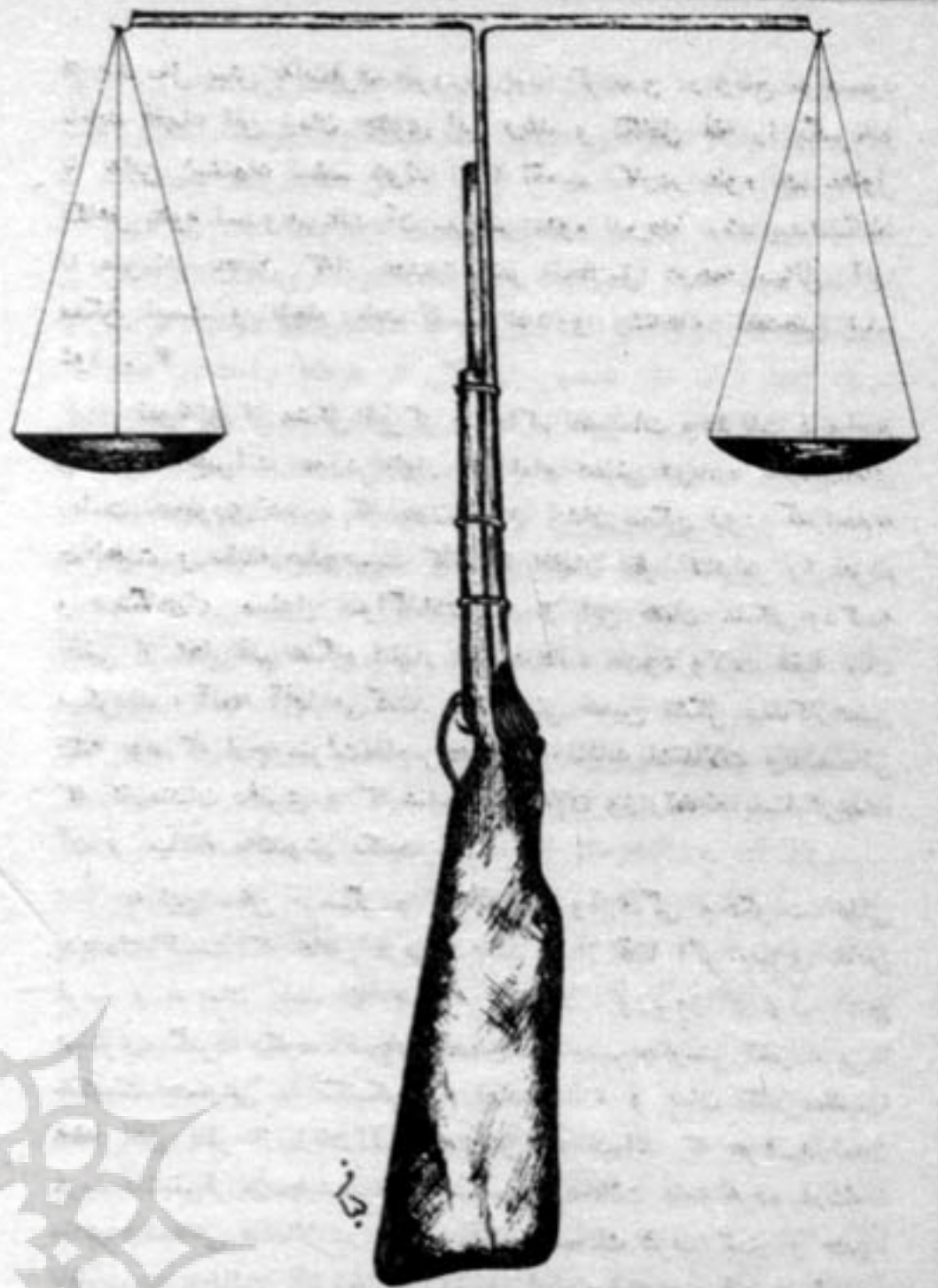
«من پیشنهادی دارم که برای پیشرفت و ترقی فقه ما بسیار مفید است این را قبلا مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم یسزنی اعلی‌الله مقام فرموده‌اند و من پیشنهاد ایشان را عرض میکنم. ایشان گفته بودند چه لزومی دارد که مردم در همه مسائل از یک نفر تقلید کنند بهتر اینست که قسمتهای تخصصی در فقه قرار دهند یعنی هر دسته‌ای بعد از آنکه يك دوره فقه عمومی را دیدند و اطلاع پیدا کردند تخصص خود را در يك قسمت معین قرار دهند و مردم هم در همان قسمت تخصصی از آنها تقلید کنند . مثلا بعضی رشته تخصصی خود را عبادات قرار دهند و بعضی معاملات و بعضی سیاسات و بعضی احکام ...»

و خود مرحوم مطهری در حاشیه این پیشنهاد مینویسد : « این پیشنهاد بسیار پیشنهاد خوبی است و من اضافه میکنم که احتیاج به تقسیم کار در فقه و بوجود آمدن رشته‌های تخصصی در فقه است

از صد سال پیش به اینطرف ضرورت پیدا کرده و در وضع موجود بایاید فقهاء این زمان جلوی این رشد و تکامل فقه را بگیرند و یا به این پیشنهاد تسلیم شوند زیرا تقسیم کار در علوم هم معلول تکامل علوم است و هم علت آن - یعنی علوم تدریجا رشد پیدا میکنند تا برسند بحدی که از عهده یک نفر تحقیق در همه مسائل آنها ممکن نیست و ناچار باید تقسیم شود و رشته‌های تخصصی پیدا شود . «

نمونه‌ای از مشکل تمرکز و تراکم تصمیمات و نظریات در مرجع واحد را اخیرا در مورد اظهار نظر امام خمینی درباره کاندیداهای ریاست جمهوری دیدیم که چون برای ایشان ممکن نبود که راجع به صلاحیت و سابقه صدویست کاندیدا اظهار نظر کنند امر را بر مردم و دستگاههای مسئول وا گذاشتند ، و این همان مشکلی بود که بعضی از اهل قلم هنگام اظهار نظر درباره حدود ولایت فقیه بیان میکردند ، آنچه آنها می‌گفتند پیش بینی همین مشکل و تذکار همین نکته بود که ارج و منزلت مقام مرجعیت را تا پایه اشتغالات و تصمیماتی که کارمندان دفتری و کارشناسان فنی فلان وزارتخانه یقینا از عهده آن بر میآید مخوش نکنید .

به این سخن بر میگردد که آزادی و آزادی و حکومت خلقی پدیده‌ای نیست که خاص غربی‌ها باشد و از قضا اگر چیزی خاص غرب و غربیان باشد و با پیشرفت تمدن روز بروز در غرب ضج بیشتری بگیرد ، حکومت اصحاب تخصص است. چنین حکومتی را خود غربی‌ها حکومت مصنوعی یا تکنیکی نام نهاده‌اند ، و بیان کامل مطلب را قطعا اهل نظر از زبان برتر اندر اسل خوانده‌اند که هر قدر تمدن غرب ماشینی‌تر و پیچیده‌تر میشود میزان دخالت عامه مردم در شئون مادی و معاشی و مالا در تقدیر سیاسی ممالک غرب کمتر و حدود نظارت و دخالت آمرانه دولتها و اصحاب تخصص بر قلمرو ذهنی و ذوقی و خصوصی ترین زوایای زندگی مردم بیشتر میشود . راسل میگفت : اختراعات و فنون جدید در تکنواخت سازی آراء مردم و تضعیف قدرت آنان اثر ژرفی داشته است . و اضافه میکند که رادیو و تلویزیون و مطبوعات که اندک اندک در انحصار مراجع قدرت جامعه در میآیند عامل مهمی در این تکنواخت سازی بشمار میروند . بازر اسل میگوید در يك جامعه عقب مانده و غیر ماشینی تاثیر اعمال و افعال افراد غالبا محدود بخود آنهاست اما هر اندازه که جامعه بصورت ارگانیک در میآید و سلطه اصحاب تخصص شتون بیشتری از زندگی مردم غرب را در بر میگیرد آزادی افراد نیز محدودتر میشود بعنوان نمونه در سابق اگر غلتهای خاصی باعث تحریم زناشویی نمیشد هر مرد و زنی می‌توانستند با هم ازدواج کنند پس از ازدواج حق داشتند هر چند فرزند که طبیعت بخواهد بار آورند. اما این حق را جامعه علمی و تکنیکی امروز دیگر نمیتواند تحمل کند چون « برای هر حالت خاصی از تکنیک صنعتی و کشاورزی جمعیت متناسبی وجود دارد» که استفاده همه افراد را از لوازم رفاه مادی ممکن میسازد و هرگونه تغییری در این حد متناسب اهم از افزایش یا کاهش آن موجب کاهش رفاه مادی افراد میشود . انسان امروز غربی حتی اگر کشاورز باشد مقدار بسیار کمی از آنچه را که میخورد تولید میکند مثلا اگر گندم بکارد شاید همه محصول خود را بفروشد و مواد مورد نیازش را از دکان نانوایی بخرد ، اگر این کار را نکند باز مجبور است که بسیاری از ضروریات غذایی خود را از بیرون بخرد او در این خرید و فروش با سازمان های عظیمی وابستگی دارد که عموما جنبه بین‌المللی دارند .



جان

مطبوعات و کتابهای خواندنی او فرآورده سازمانهای بزرگ مطبوعاتی است. سرگرمی های او ارمغان هالیوود است، تعلیم و تربیت فرزندان از دولت و تمام یا قسمتی از سرمایه اش بانک است. «طبعاً افکار سیاسی او هم از حزب واحد یا حزب مقتدری است که سایر احزاب مقهور زور و نفوذ او هستند و وسائل بهداشت و تفریح او هم از طرف دولتی فراهم میشود که از او مالیات میگیرد... بدین ترتیب او دیگر در هیچکدام از مهمترین فعالیتهای خود یک واحد مجزا و مستقل نیست و از همه سو سازمانهای اجتماعی و سیاسی زندگی او را احاطه کرده اند و تا اعماق زندگی خصوصی او ریشه دوانده اند.» *

پس حکومت اصحاب تخصص و ایجاد یکدستی و تجانس و تشابه در زندگی افراد دقیقاً همان چیزی است که ماشینیم غربی برای انسانها به ارمغان آورده است.

خواهی که خدایان تمدن غربی و رب النوع تکنیک برای دنیا دیده اند فتاد در مدینه های فاضله ای تحقق می پذیرد که همه آسپه اش بیک نحو فکر کنند و سلیقه و عقیده واحدی داشته باشند، و در عالی ترین نمونه اش بدلالت نشریات و مطبوعاتی که قبول مراجع قدرت جامعه است از رهنمودهای قالبی و غیر قابل انعطافی پیروی کنند و یک جور بیوشند و یک جور بخورند، و اگر دست ارباب قدرت رسید حتی رویاها و قیلوله های شان شبیه همدیگر باشد و خصوصی ترین زوایای زندگی آنها در شعاع نظارت و دخالت دولت های ابد مدت قرار گیرد. طبعاً اصحاب قدرت در چنین جوامعی نافتهای جدا بسافته ای هستند که در اطاعت های در بسته و سر بسته با فشار یک تکه و با یک نشت و برخاست سرنوشت میلیونها انسان را تعیین میکنند و باین دستاویز که هیچکس در فضل و بذل

و علم و حلم حریف و ردیف ایشان نیست و تجربه و تخصص و ترفند آنها مرغ را از طیران و آب را از جریان باز میدارد هیچ تنابنده ای بحق دخالت در معقولات و مجال بازخواست و مواخذه و کنترل اعمال ایشان را ندارد و هر نوع عقیده و اندیشه و حرف و حرکتی را که با نظم مستقر در تضاد قرار گیرد و خلوتگه کاخ ابد ایشان را برهم بزند با خشونت سرکوب میکنند. این چشم اندازی است که غرب با الگوهای ضد انسانی و ماشینی اش بها عرضه میکند. کسی که در کرانه های افق تاریخ سیر و سلوک میکند این واقعیت را نیک می بیند که هر چه به اعماق شرق نزدیک تر می گردد صدای ایشان رساتر و قامت شرف و شخصیت انسانی برافراشته تر و آن نورانی عقل آدمی را از ظلمت و وحشت زندان جهل و خود کامگی و سخت گیری نجات میدهد در متن زندگی جاری تسر و ساری تراست. غرب زدگی در آزاد اندیشی و جوش و جذب آزادخواهی نیست دقیقاً مسئله عکس اینست. بدترین نوع غرب زدگی در خشک اندیشی و اطاعت کورگورانه و وحدت مکانیکی و ماشینی میلیونها انسانی است که همچون مصنوعات و محصولات کارخانه واحدی شبیه و همانند و هم شکل هستند و پندار و کردار و گفتارشان بهیچ تفاوتی از یکدیگر متمایز و قابل تشخیص نیست. نظام قضائی و اداری و قانون گذاری در چنین جامعه ای همچون اهرام ثلاثه نه قابل تعویض و نه قابل نظارت و دخل و تصرف است. همه مسائل بضر گلوله و تازبانسه حل میشود و زور آخر الدواء همه مشکلات و معضلات و همه اختلافات است، و خدایان بر تارک اهرام قدرت ناز بر فلک و حکم بر ستاره میکنند و من به کسب شهرت و صولت جای سایر امیال و هوسهای ایشان را گرفته است. چنین است غربی ترین نظامی که سلطه روز افزون تکنیک خالق آنست. و در چنین زمانه ای صدای آن پیر فرزانه شرقی هنوز از اعماق تاریخ طنین انداز است. صدائی که پیام آور انسانی ترین نظام شرقی است. بشنوید این صدرا، صدای ابوسعید ابوالخیر را که در زمانه ای که قدرت انسانها به غرش توپ و تانک و هواپیماهای فانتوم بسته است کلام او چقدر تکان دهنده است:

شیخ را گفتند که فلان بر روی آب می رود، گفت سهل است، وزغی نیز بر روی آب می رود. گفتند فلان کس در هوا می رود، گفت زغی و مگس در هوا میرد. گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می برود. شیخ گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب میشود. این چنین چیزها را بس قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بجنبد و باخلق دادوستد کند و باخلق در آمیزد و در یک لحظه از خدای غافل نباشد.

(بایان متن سخنرانی)

■ ■ ■
بالاخره مرد منصفی پیدا شد که آن روی سکه مطبوعات عصر دیکتاتوری را هم بینید و واقعیتی را که گاه های داغتر از آتش و مومنین کاتولیک تر از پاپ در آرزوهای مطبوعات عصر دیکتاتوری تعدا نادیده میگیرند بازگو کند. آقای داریوش فروهر در اجتماع کارکنان موسسه مطبوعاتی اطلاعات با اشاره به فضای خاص عصر دیکتاتوری گفته است: «مادر هوای آلوده آبروز

* عقاید راسل را درباره حکومت اصحاب تخصص و جوامع تکنیکی یکبار دیگر هم به نقل از متن فارسی کتاب جهان بینی علمی. بسه برگردانی م. منصور آورده بدم و آن موقعی بود که حزب رستاخیز تازه تشکیل شده بود و من میخواستم مضار نظامات خشنی را که همه قدرتها در دست «اصحاب تخصص» متمرکز است و همه مردم باید هم شبیه باشند نشان دهم این زمان نقل مجدد آنرا بیشتر مناسب یانم.

تنفس میکردیم و می‌دانستیم در این هوای آلوده حتی یک کباب زدن یا یک خبر دوسطری را از چنگ سانور جیان دستگاه استبداد وابسته به استعمار نجات دادن بجه قیمتی تمام میشود! اضافه میکند: «ما خوشحال بودیم که در مطبوعات گاهی بعضی‌ها هستند که بر سر زندگی خودبازی میکنند وزیرکانه بحکومت ضربه میزنند ما تردید نمی‌کنیم زیرا اگر تردید کنیم تاریخ گواهی خواهد داد که بعضی‌ها در همان مطبوعات آریامهری زخمهای شنا ناپذیر میزدند و زخمهایی درد آگین میخوردند.»

منهوم این حرفها را کسانیکه در سالهای دیکتاتوری و خفقان با فراغ بال و دور از این دیار زندگی میکردند، و اگر هم در این دیار بودند به پولسازی و کسب باز و بفروش یازندگی آرام و «عاقلانه» و بی‌دردسرشان مشغول بودند هرگز درک نخواهند کرد. معنی این حرفها را کسانیکه برای فرار از درگیری بادستگاه سانور و برای مصون بودن از خشم و خشونت و زهرچشم و قهر و غضب رژیم دیکتاتوری در تمام آن دوران هرگز دستی به قلم آشنا نکردند و در اندرونی‌ها و پستوها و خلوتکنده‌هاشان زیج نشسته و برای امروزشان بشتوانه انقلابی اندوختند که مشاغل نان و آب دار و جرب و زرب و البته خیلی خیلی انقلابی را قبضه کنند هرگز نخواهند فهمید. معمول اینطور شده است که برای بستن دهان هر ذی شعوری که در این دیار قلم میزند مطبوعات عصر دیکتاتوری را «مطبوعات عصر شاهنشاهی» بنامند اتفاقا شاهنشاهی‌ترین مطبوعات عصر شاهنشاهی و مرده‌ریگشان که در آن مطبوعاتی که در عصر دیکتاتوری با کمک مستقیم دربار و دستگاه‌های امنیتی و سرمایه‌داران طاغوتی منتشر میشدند حالا جامه تنوی و خرقة پرهیز پوشیده‌اند و حکم ناسخ و نسخ صادر میکنند و برای آنها که در رژیم سابق همیشه مغضوب عمله و اگره دیکتاتوری بوده اند خط و نشان میکشند، و همان قلمزنانی را که در دوره اعتصاب ماقبل انقلاب برای جاده صاف کردن بجلوی دست‌وپای دژخیمان کیش میدادند و شیرشان میکردند و به لقب «نویسندگان شجاع» ملقب مینمودند حالا با سر چسب «روشنفکر لیبرال» تکثیر میکنند.

معنی حرفهای فروهر را کسانی می‌فهمند که در حوزه وحشت و دلهره عصر خفقان قلم زده باشند و از هر فرصتی برای ضربه زدن بدستگاه دیکتاتوری و ذکر مصیبت روشنفکران و در کورج همیشه مردم محروم استفاده میکنند و اتفاقا چنین کسانی مانند فروهر - کمتر جانب انصاف را فروگذار میکنند و لاف عصمت و تقوا نمی‌زنند و گمان ملامت و شماتت نمیکشند که چرا کسانی پیدا شده‌اند و در فضای دیکتاتوری تنفس کرده‌اند و به زعم ایشان جز معدودی که در مبارزه با اختناق شهید شده‌اند و دیگرانی که با در این مملکت نبوده‌اند و با اگر هم بوده‌اند هنرشان فقط خاموشی و تماشاگری بوده است که در عصر دیکتاتوری بحساب رضایت و نایب‌حکومت گذاشته میشد گویا بقیه خلق خدا - وبخصوص آنها که از نام و ننگ می‌گشتند و با بخطر انداختن زندگی و حیثیتشان و تحمیل محرومیت به خانواده‌شان دست به قلم میبردند زندگی تندیق و فاسق و فاجر طاغوتی هستند.

قلم زدن در شرایط آزاد، یا در فضای خاص و پر قیل و قالی که هنوز کسی به کسی نیست و سک صاحب رانی شناسد، هنری نیست. فحش دادن به دیکتاتوری و طعن و لعن امیرالایم و صهیونسم در چنین حال و هوایی از هر کسی برمیاید. آرزوی من آنست که تنفس از هیچ جنیده‌ای

در نیامد و دستگاه‌های امنیتی چهار چشمی همه مطبوعات و همه مردم را می‌بایدند و جنیندن پشه بر سر خاشاک هم از چشمان مخفی نیامد باید میبودید و میدیدید که نوشتن یک مقاله و انتشار یک مجله و عبور از هشتخوان سانور چه خوف و خطر و مهابتی داشت - آن شیهای پردلهره که مجله برای انتشار آماده میشد و از وحشت اینکه مباد فردا صبح بکمترین پهنه‌ای همه زحمت شمارا بر باد دهند و خود شمارا هم به آنجا بفرستند که عرب نی انداخت خواب به چشمتان راه نمی‌یافت و با سبیلی صورت خود راسخ میکردید که حتی آنها هم که با توزیر یکسقف زندگی میکردند بونمی‌بردند که گاراز چه قرار است و چه جهنی در درون تست، آن دقایق پرتب و تاب که وقتی ترا بسه فرمانداری نظامی و ساواک احضار میکردند خبر نداشتی که فردا زنده از این احضار برمیگردی یا مرده‌ات را به خانواده‌ات تحویل میدهند جز آنها که صادقانه و بی‌هیچ پشت‌بندی در این راه قدم برداشته باشند، همه آن مراحل را درک کرده باشند هرگز کسی معنای حرف تو و قلمزنی در آن شرایط را درک نخواهد کرد.

آقای فروهر، با انصاف درخور تقدیری به واقعیتی از زندگی اهل قلم اشاره کرده است و با آشنائی که به افکار و عقائد او داریم قاعدتا حق شناسی و حنگونی او نه مصلحتی و نه فصلی و نه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نوعی تاکتیک است.



کاری که دستگاه در مورد کاندیداهای انتخابات رئیس‌جمهوری کرد به نوعی «جرزدن» شبیه بود نابه «آل اندیشی و حسابگری - اولاً من نفهمم که چرا کاندید شدن صدو ده تن آدم قدونیمقد و گمنام و خوشنام برای ریاست جمهوری مثل بسیاری کارهای دیگر به «توطئه» تعبیر شد؟ حرف آقایان در این مورد موقعی صحیح بود که همه صدو ده تن کاندیدها از افراد سرشناس یا خوشنام و متنقد و متکی به احزاب بزرگ و کثیرالعضوی بودند در آن صورت میشد تصور کرد که چون این احتمال هست که هر کدام از این افراد تعداد قابل ملاحظه‌ای رای بیاورند این حیله را امیرالایم برای ایجاد تفرقه و جلوگیری از حصول حد نصاب در رای گیری برای رئیس‌جمهور ابداع کرده و عمال خود را هم‌نامور اجراء آن نموده است اما نامزد شدن افرادی که غالب آنها را از صد نفر کمتر هم نمی‌شناسد و آشنائی هم که بدلاکلی در محیط کار خود - و نه در عقیاس اجتماع - شناخته شده هستند مطلقا دلیل سیاسی در شهرتشان ذیدخل نبوده چه لفظی می‌تواند به انتخابات ریاست جمهوری بزند؟

بعلاوه من شنیده‌ام که در بسیاری از نظامات جمهوری تعداد کسانی که نامزد ریاست جمهوری میشوند معمولاً گاه از چندصد یا چند هزار تجاوز میکند. اینها هم که نامزد اولین انتخابات ریاست جمهوری شده‌اند اگر گاهی داشته باشند گویا اینست که باورشان شده است این مملکت از رژیم استبداد بدمکراسی قدم نهاده و اکنون هر کس آزاد است که دست به فعالیت سیاسی بزند و انتخاب کند و حتی انتخاب شود. نگو که بلفظ بوی کباب شنیده‌اند و بعضی از آنها رئیس‌جمهور نشدند سهل است حالا در زندان باید حساب پس بدهند که چرا میخواستند رئیس‌جمهور بشوند.

